

## گزارش «ایران» از فعالیت‌های انقلابی و اقتصادی مرحوم علی اصغر رخ صفت

# مرد قرض الحسنه ایران

### گزارش

علی اصغر رخ صفت از اعضای مؤسس حزب مؤتلفه اسلامی و مبارز سیاسی قبیله از انقلاب ۱۵ شهریور امسال درگذشت. او اولین مدیرعامل سازمان اقتصاد اسلامی ایران بود اما آنچه نام وی را در تاریخ سیاسی و اقتصادی ایران ماندگار کرده است تلاش وی در راه اندازی صندوق‌های قرض الحسنه

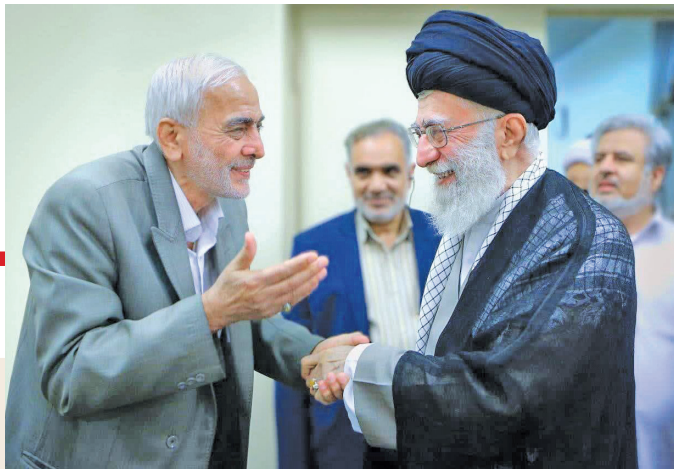
و «سازمان اقتصاد اسلامی» بود که تأثیر زیادی در کمک به قشر مستضعف داشت. زادروز او ۱۴۰۰ کتاب خاطرات وی با عنوان «وکیل تا پای اعدا» به قلم فاطمه نظری کهره توسط مؤسسه فرهنگی هنری مرکز اسناد انقلاب اسلامی چاپ و روانه بازار نشر شد. خاطرات رخ صفت در ۷ فصل تدوین شده است: در فصل اول خاطرات دوران کودکی، تحصیلات، معرفی خانواده و شروع کار وی در بازار تهران روایت شده است.

علی اصغر رخ صفت از اعضای مؤسس حزب مؤتلفه اسلامی و مبارز سیاسی قبیله از انقلاب ۱۵ شهریور امسال درگذشت. او اولین مدیرعامل سازمان اقتصاد اسلامی ایران بود اما آنچه نام وی را در تاریخ سیاسی و اقتصادی ایران ماندگار کرده است تلاش وی در راه اندازی صندوق‌های قرض الحسنه

## اتوبیوگرافی رخ صفت از زبان خودش

من متولد خیابان لزهه هستم. در همان دوران کودکی به همراه پدر و سایر اقوام به مسجد لزهه می‌رفتم و همگی ما از مریدان آیت‌الله براهنی بودیم، در آن زمان اکثر مساجد به نواب و فداییان اسلام اجازه فعالیت در مساجد را نمی‌دادند اما مرحوم براهنی به آنها اجازه فعالیت در مسجد لزهه را می‌داد. گروه فداییان در مسجد لزهه سخنرانی‌ها و فعالیت‌هایشان را صورت می‌دادند و بدین صورت با حاج مهدی عراقی آشنا شدم. در آن زمان در بازار مشغول به کار بودم و آقای توکلی پنا نیز در بازار مانند ما کار می‌کردند و در بازار گفتگوی دگانی داشتند. چند نفر از ما در بازار بسیار فعال بودیم. از این میان مرحوم حاج احمد قدربیان، آقای بادامچیان، آقای توکلی و من، آنچنان شناخته شده بودیم که گویی چهارگوشه بازار در دستان ماست. در بازار کفاش‌ها ما با آقایان ناطق نوری، هاشمی و مقام معظم رهبری در ارتباط بودیم و در بازار و دکان‌هایمان با آنها رفت و آمد داشتیم و آنجا به پایگاه مبارزاتی تبدیل شده بود و جلسات آنجا

برگزار می‌شد. هنگامی که حاج مهدی عراقی، حاج آقای عسکراولادی، حاج آقا لاجوردی و بسیاری دیگر دور هم جمع می‌شدند و البته در همان زمان نیز حضرت امام گروه‌های مختلف را به قم دعوت کردند. گروه‌هایی مانند پیل سیمانی‌ها، اصفهانی‌ها و گروه شیعیان که از آقای عسکراولادی و دوستان آنها تشکیل می‌شد. امام با جمع کردن گروه‌ها به دور هم یادآور شدند که اگر با یکدیگر باشیم با همکاری هم می‌توانیم تغییری ایجاد کنیم و اگر تفرقه داشته باشیم، دشمن بر ما مسلط



## هیأت‌هایی که کلاس درس شد

پیش از سال ۱۳۴۲ هیأت انصارالحسین و همه هیأت‌هایی که در آن سال‌ها وجود داشت، روال عادی و معمولی داشت. مردم به جلسه می‌آمدند، سخنرانان سخنرانی می‌کردند، مباحثی و سینه‌زنی برگزار می‌شد و در نهایت جلسه به اتمام می‌رسید. این برای قبیله از سال ۱۳۴۲ بود. اندک‌اندک که مبارزات شروع شد، ما و سایر دوستان‌مان بهترین پایگاه برای مبارزه و ارتباط داشتن و با هم مرتبط بودن را در هیأت انصارالحسین پیدا کرده بودیم. همه آنجا جمع می‌شدیم. مسئولان هیأت انصارالحسین چهره‌های موجهی بودند. حاج آقا میرحانی در مسجد امین‌الدوله ده‌ها ابوجمزه پرشوری می‌خواند، یکی از شاگردان ایشان آقای بکایی است. پایگاه آنها مسجد امین‌الدوله بود، از آنجا به هیأت انصارالحسین می‌آمدند و بعد به بازار می‌رفتند. بعد از سال ۱۳۴۲ جلسات علاوه بر مباحثی و سینه‌زنی و روضه خوانی، زمینه سیاسی و مبارزاتی داشتند. در آن زمان آیت‌الله خامنه‌ای، آقای هاشمی رفسنجانی، شهید مطهری و شهید بهشتی از جمله سخنرانان مبارز بودند که از آنها برای سخنرانی در هیأت دعوت می‌شد.

این بزرگواران مبارزه‌ای را با ترک عادات شروع کردند. مستمعین عادت داشتند وارد جلسه شوند، حرف‌ها را بشنوند و

بروند. یکی از ابتکارات این بزرگواران در هیأت انصارالحسین این بود که گفتند جلسات باید محتوا داشته و مثل کلاس درس باشد. پایه را بر مبنای کلاس درس گذاشتند. گفتند باید در جلسات تخته سیاه بگذاریم. درس را بنویسیم. جلسه از حالت عادی بیرون آمد و کلاس درس شد. این برای خیلی از افراد تقلیل بود. تخته می‌گذاشتند و روایات و احکام را می‌نوشتند. شرکت‌کنندگان باید در هفته‌های بعد روایات را بازگو می‌کردند. اندک‌اندک هیأت انصارالحسین کلاس درس شد. مبارزان دور هم جمع می‌شدند. بعد از جلسه یک ساعت رویداد اخبار انجام می‌شد. بعد از آن هم رویداد روایت می‌شد. افراد بیرون می‌آمدیم. هفته‌های بعد مرتب این برنامه ادامه داشت. در جلسات و هیئات مذهبی عادت این بود که روضه را می‌خواندند، منبری منبری‌رفت، ایام عاشورا نهار می‌دادند و سینه‌زنی می‌کردند و بعد همه دنبال کار خود می‌رفتند. منبرهای آقایان و سخنرانی‌های این افراد سازندگی داشت و جوانان را برای مبارزه آماده می‌کرد.

به اندازه‌ای این سخنرانی‌ها مؤثر بود که بچه‌های بازار وارد توزیع اعلامیه شدند. یک روز ساواک با آن قدرتی که داشت، وقتی بیدار شد دید در سراسر تهران و در منازل اعلامیه پخش شده بود. برخی از مسئولان هیأت‌ها

می‌شود. امام در همان جلسه تأکید کردند که باید هیأت مذهبی را به دور هم جمع کنیم. بر همین اساس هیأت‌های مؤتلفه شکل گرفتند و گروه‌های متفرقه نیز با این هیأت‌ها همراه شدند و این گروه هیأت‌های مؤتلفه ایجاد و فعالیت‌های مبارزاتی و سیاسی آغاز شد. یکی از ویژگی‌های شخصیتی آقای توکلی پنا از همان ابتدای جوانی شان اعتماد مردم به ایشان بود؛ ایشان به نوعی معتمد مردم تلقی می‌شدند و با اینکه جوان بودند، ارتباط خوبی هم با علما و بویژه حضرت امام داشتند.



امام از پله‌های

مدرسه رفاه بالا

آمدند و روزی

پله‌ها نشستند

و برای ما ۷ یا

۸ دقیقه‌ای

سخنرانی

کردند. حضور

این گونه امام

خستگی را از

تن ما در آورد

و ما گویی مزد

زحمات‌مان را

گرفته بودیم

همچنین یکی دیگر از مهم‌ترین نکته‌ها درباره ایشان، مورد وثوق بودنشان نزد حضرت امام بود. آقای توکلی در آن زمان از طرف ایشان مجوز داشت و امین امام محسوب می‌شدند. در آن زمان به گونه‌ای بود که حضرت امام به برخی از روحانیون اجازه گرفتن وجوهات و مصرف آن را نمی‌داد اما به آقای توکلی این اجازه را داده بودند. ما هم پول‌هایی را که جمع‌آوری می‌کردیم با خیال راحت به ایشان می‌سپردیم. یکی از ابتکارات‌مان در مدرسه رفاه ایجاد مؤسسه‌های خونه‌های زندان نیز از این کار استقبال کردند چراکه در آن زمان از سینما، تلویزیون، موسیقی و... استفاده نمی‌کردیم. ما برای این کار فیلم‌های فارسی را می‌گذاشتیم و برای خانواده‌ها پخش می‌کردیم. به یاد دارم ساواک یک بار مرا دستگیر کرد و در همین خصوص نیز از من سؤال‌هایی پرسیدند.

فعالیت‌های بسیار دیگری نیز انجام شد برای مثال با مشورت شهید بهشتی به این نتیجه

رسیدیم که مؤسسه تجاری راه بیندازیم که با سود حاصل از آن کمک حال خانواده‌های زندانیان باشیم. در همان سال‌ها شرکتی تأسیس کردیم که تولیدکننده کتری و ظروف لعابی بود. هزینه‌های خانواده‌ها با درصدی از سود آن شرکت به نام کمک فرهنگی تأمین می‌شد. همچنین شرکتی به نام سبزه را نیز راه‌اندازی کردیم که بچه‌ها و خانواده‌های زندانیان را روزهای جمعه به تفریح می‌بردیم. اعضای مؤتلفه در مدرسه رفاه و زیر نظر آقایان شهید بهشتی و مطهری در حدود ۲۰ یا ۳۰ روز پیش از بازگشت امام، کمیته استقبالی تشکیل دادند. در این زمان برای بر عهده گرفتن کمیته استقبال میان منافقین و ما درگیری بود و این در حالی بود که تمام امور در مدرسه رفاه متمرکز و شورای انقلابی نیز که امام در پاریس شکل داده بودند در مدرسه رفاه واقع شده بود. از طرفی، نهضت آزادی نیز خواهان مشارکت بود و در هر فعالیت‌های بسیار دیگری اختلافاتی داشتیم. البته آنچنان با نهضت آزادی شکاف عمیقی

نداشتیم و با منافقین مشکلات بسیاری داشتیم. هنگامی که قرار بر تشکیل کمیته استقبال بود اعضای شورای انقلاب تصمیم بر این گرفتند که مکان مدرسه رفاه جای مناسبی برای ورود حضرت امام نیست. این در حالی بود که ۲ یا ۳ روز بیشتر به آمدن امام نمانده بود و ما کاملاً همه چیز را برای حضور ایشان مهیا کرده بودیم. در نهایت امام به مدرسه علوی انتقال یافتند. این مسئله باعث شد بچه‌ها و من و افرادی که آنجا بودیم کمی از این ماجرا دلخور شویم. به یاد دارم روزی ما در حال کار کردن در مدرسه بودیم، من هم بدون آگاهی از حضور امام در شرقی مدرسه را باز کردم و امام به همراه آقای رفیق دوست پشت در بودند و گویا پیاده از مدرسه علوی به مدرسه رفاه آمده بودند، من از خوشحالی فریاد کشیدم. امام از پله‌های مدرسه رفاه بالا آمدند و روی پله‌ها نشستند و برای ما ۷ یا ۸ دقیقه‌ای سخنرانی کردند. حضور این گونه امام خستگی را از تن ما در آورد و ما گویی مزد زحمات‌مان را گرفته بودیم.

## احیای قرض الحسنه و مساعدت ویژه امام

در کنار مبارزات یکی از کارهای ما تأسیس صندوق‌های قرض الحسنه بود. گدا‌های حرفه‌ای شب‌های شنبه به مسجد لزهه می‌آمدند و جز توزیع تریاک و فساد هیچ کار دیگری نداشتند. وقتی از مسجد بیرون می‌آمدند دستشان پر پول بود و به کسانی که به آنها پول داده بودند فحش و بد و بیراه می‌گفتند که چرا کم به ما پول داده‌اند. آقای گلزاده غفوری به ما گفت اسلام صدقه را برای برابری کردن فقر آورده ولی ما صدقه را منشأ فقر و بیچارگی کرده‌ایم. ما را تشویق کردند که آرام‌آرام به پیرمردها گفتیم ما می‌خواهیم سه صندوق در شهرستان مردانه و زنانه و حیاط مسجد بگذاریم؛ گفتیم هرکس می‌خواهد صدقه بدهد داخل این صندوق‌ها بیندازد. آن موقع کمیته امداد و امثال آن نبود و حرف‌هایی که ما می‌زدیم نوظهور بود. به همین دلیل پیرمردها با ما مخالف بودند. این پول‌ها یواش‌یواش زیاد شد و اولین کاری که با آن کردیم این بود که با داروخانه اول خیابان خراسان قرارداد



بستیم که نسخه‌هایی را که ما امضا می‌کنیم دارو بدهند و ما پولش را بدهیم. اکثر همان کسانی که مخالفت می‌کردند نسخه‌های کلفت و نوکر خود را آنجا می‌فرستادند و ما مهر می‌زدیم و اول هفته هم می‌رفتم. حسابان را صاف می‌کردیم. کم‌کم به جایی رسیدیم که برای مردم خانه می‌خریدیم و قسطی پولش را از آنها می‌گرفتیم. در یکی از جلساتی که در مسجد لزهه داشتیم من گفتم که می‌شود ما هم مثل بانک‌ها دفترچه پس‌انداز درست کنیم و مردم پول‌های خود را اینجا بگذارند؟ این پیشنهاد را با حاج میرزا علی آقای فلسفی در میان گذاشتم و گفت من با این کارهای شما موافق هستم. روایتی هم از قول امام صادق (ع) نقل کرد که «هرکس قرض الحسنه بدهد ۱۸ برابر خداوند به او پاداش می‌دهد». این روایت را هم پشت دفترچه‌ها نوشتم و تأسیس اولین صندوق قرض الحسنه ایران به نام صندوق قرض الحسنه جاوید» را اعلام کردیم. کار من فروش بود. در نتیجه رحیمیه یک نفر به نام آقای ترسایی انبار داشت. سخنران ما حاج



آرام‌آرام به

پیرمردها

گفتیم ما

می‌خواهیم

سه صندوق

در شبستان

مردانه و

زنانه و حیاط

مسجد

بگذاریم؛

گفتیم

هرکس

می‌خواهد

صدقه بدهد

داخل این

صندوق‌ها

بیندازد.

آن موقع

کمیته امداد

و امثال

آن نبود و

حرف‌هایی

که ما

می‌زدیم

نوظهور بود.

به همین

دلیل

پیرمردها با

مخالفت

بودند



## به هویدا گفتیم چرا اینقدر خیانت کردی

آن زمان به تدریج سران رژیم سابق را می‌آوردند به مدرسه رفاه و ما اینها را در کلاس‌ها جا می‌دادیم. ابتدا من اسلحه‌ها را تحویل می‌گرفتم. یک کار که نداشتم! فقط می‌دیدیم. یادم هست که هویدا و نصیری رئیس ساواک، مقدم رئیس شهریار و نیک پی شهردار تهران را آوردند مدرسه رفاه. اینها در اتاق‌ها نشسته بودند. من آن موقع با هویدا خیلی صحبت می‌کردم. باهم ساعت‌ها بحث

آن روز پیش هویدا رفتم و از او پرسیدم، با تعجب گفت: «شاه! شاه! اگر می‌خواهی با من راجع به شاه حرف بزنی، شاه، من و رئیس دادگاه را می‌نشانی و هر چه آقای تا توانی می‌گویی، یک کاری بگویم می‌توانی انجام بدهی؟» گفتم: «بگوید»، گفت: «تا خودکار و ۱۰ برکه یادداشت دستت بگیر و برو آنجا و می‌گویی هر چه از شاه می‌دانی بگو!» من هم گفتم: «باشد» و خداحافظی کردم و آمدم بیرون. فردای